

دهه اول محرم الحرام

شرح حدیث جابر

جلسه اول

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۴۳/۱۲/۲۹ هجری قمری مقارن با ۱۴۰۱/۰۵/۰۷ هجری شمسی

«أعوذُ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَتَبِعُهُ الْعَالَمُ

هادي السُّبُلِ وَمُنْجَى الْبَشَرِ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ، إِيَّا الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

هوا شرعی است ولی شما روزه نیستید، یک صلوات محمدی ختم کنید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

«وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعَنُ الدَّائِرَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَا جَابِرُ اغْتَنِمْ مِنْ أَهْلِ زَمَانِكَ خَمْسًا».

شب اول سال، شب آغاز محرم الحرام، ان شاء الله از امشب تمام عزاداری های ما پیشاپیش مقبول درگاه خدای متعال و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به ویژه سیدالشهدا (علیه السلام) بوده باشد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

مکه بودم که با من تماس گرفتند در مورد جلسات شب های دهه اول محرم و همان جا کنار بیت الله معظم به رب البیت متوسل شدم که ما در این جلسات چه هدیتی را از مکتب قرآن و عترت خدمت عزیزان و سروران خودمان تقدیم کنیم. چون مناسبتی با امام باقر (علیه السلام) در آن سرزمین بود، سخنگو من بودم در جمع حجاج خانه خدا، هدایت شدم به روایتی از امام باقر (علیه السلام) که قبلاً با بخشی از این روایت مأنوس بودم اما همه روایت را مورد ملاحظه قرار نداده بودم. روایت را که بررسی کردم، دیدم روایت از غرر روایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است، بسیار پر مطلب در موضوعات متعدد که جامع این موضوعات سبک صحیح زندگی است و لذا تصمیم بر این شد که این روایت امام باقر (علیه السلام) را در این شب ها به تفسیر بنشینیم. خدای متعال فهم معارف اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) و عمل به این معارف را روزی کند. من در سالی از سال ها عازم تبلیغ بودم، خدمت استادان مرحوم آیت الله بهجت رسیدیم برای این که توصیه ای و نصیحتی به ما داشته باشند. ایشان فرمودند: «در منبرهایتان از سخنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تجاوز نکنید، مبنای منبر را کلمات خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) بگذارید». بعد دو نکته را افزودند، نکته اول این که فرمودند: «حتی اگر خواستید سخنان آنها را شرح کنید، با دیگر سخنانشان شرح کنید. چون سنت مثل قرآن است، «يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»، بخشی از روایات بخش دیگر را تفسیر می کند، تشریح می کند». نکته دوم این که فرمودند که به مردم این را پیاموزید که وقتی مثلاً خطبه ای از نهج البلاغه می خوانیم، مردم خودشان را پای سخنرانی علی بن ابیطالب (علیه السلام) فرض کنند چون منبری که یک بلندگو بیشتر نیست. وقتی پای روایتی از امام باقر (علیه السلام) نشستند، مستمع خودش را پای سخنرانی امام باقر (علیه السلام) فرض کند، چون روایت از من که نیست، من اگر از خودم مطلب بگویم، چهار نفر پای منبر من نمی نشیند، ارزش این سخنان به گوینده آنها است. ما در این شب ها در پای سفره عترت با روایتی از امام باقر (علیه السلام) ان شاء الله پذیرایی بشویم. شام جمعه است، به روح مطهر همه کسانی که بر گردن ما حق داشتند، سر به تیره تراب فرود بردند، به خصوص حضرت آیت الله بهجت که نام ایشان برده شد، باز هم هدیه کنید صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

مقدماتی را برای بحث عرض می‌کنم، بعد هم وارد صلب بحث می‌شویم. مقدمه اول این که یکی از بالاترین ثمرات نهضت خونین اباعبدالله (علیه‌السلام) مقدمه‌سازی برای نهضت علمی صادقین (علیهما‌السلام) است. خب نهضت اباعبدالله (علیه‌السلام) اهدافی را دنبال می‌کرد، آمالی و اهدافی را در نظر داشت، بعضی‌اش در ذهن‌ها مشهور است، بعضی‌اش مستور است. یکی از اهداف نهضت اباعبدالله (علیه‌السلام) که کمتر بررسی شده این است که نهضت حسینی برای نهضت علمی امام باقر و امام صادق (علیهما‌السلام) زمینه‌سازی کرد. اگر نهضت خونین اباعبدالله (علیه‌السلام) نبود، این زمینه در جامعه اسلامی پیدا نمی‌شد که نهضت علمی صادقین (علیهما‌السلام) رقم بخورد. خب، نکته دوم این که تا پیش از امام باقر (علیه‌السلام) غیر شیعه که بماند حتی شیعه به گستره و ژرفای فقه و کلام و تفسیر و عقاید خود واقف نبود و این تصریح روایات اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) است. یعنی حقیقت تشیع تا قبل از امام باقر (علیه‌السلام) بر خود شیعه مجهول بود. سر مطلب هم روشن است، بعد از ارتحال رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، امیرالمومنین (علیه‌السلام) ۲۵ سال خانه‌نشین بود، اصلاً مورد مراجعه نبود. چهار سال و هفت ماه حضرت به حکومت رسید، دشمن نگذاشت امیرالمومنین (علیه‌السلام) کار تربیتی بکند به دو عامل، یک، دلدادگی مردم به سنت شیخین آن قدر شدید بود که علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) سال اول حکومت آمد صلاه تراویح را از جماعت به فرادی تبدیل کند، مردم مدینه تظاهرات کردند، «وَأَسْنَةً عُمرًا». حضرت دید الان حکومت به هم می‌ریزد، امام مجتبی (علیه‌السلام) را فرستاد به مردم اعلام کردند «صَلُّوا

كَمَا تُصَلُّونَ»، همان جوری که نماز می‌خواندید، بخوانید. نگذاشت دلدادگی جامعه به سنت و سیره شیخین، امیرالمومنین (علیه‌السلام) بتواند تغییرات جذری و ریشه‌ای ایجاد کند و دوم گرفتاری‌های حضرت، حضرت چهار تا جنگ را اداره کرده که یکی از این جنگ‌ها جنگ صفین است با پیشینه و پسینه‌اش هجده ماه طول کشیده‌است و حضرت گرفتار شدند و لذا در دوران حکومت هم که خبری نبود. نوبت به امام مجتبی (علیه‌السلام) رسید، شش ماه حکومت امام مجتبی (علیه‌السلام) به درگیری گذشت، ده سال هم حضرت خانه‌نشین بود. امام مجتبی (علیه‌السلام) شهید شد، نوبت سیدالشهدا (علیه‌السلام)، ده سال دیگر امام حسین (علیه‌السلام) خانه‌نشین بود، معاویه سر کار است، کاری کرده که هیچ کس جرئت نمی‌کند اسم بچه خود را علی بگذارد و خیلی‌ها رفتند اسمشان را عوض کردند، یعنی اسم علی تعویض شد. امام حسین (علیه‌السلام) در نامه به معاویه نوشتند تو چه قدر دست‌ها و پاها را قطع کردی، چه قدر زبان‌ها را بریدی، چه قدر افراد را اعدام کردی آن هم در حد حجر بن عدی با آن بزرگواری. نوبت به امام سجاد (علیه‌السلام) رسید، امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود که بعد از شهادت پدرم «مَا بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ عِشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّانَا»؛ در مکه و مدینه که مرکز ام‌القری اسلام و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) بود، بیست نفر نبود ما را دوست داشته‌باشد، آن قدر اوضاع آشفته بود.

به زمان امام باقر (علیه‌السلام) می‌رسیم، زندگی امام باقر (علیه‌السلام) دو بخشی است، یک بخش قبل از درگیری‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس، باز پاشنه در بر همان می‌چرخد که می‌چرخید. یعنی باز امام باقر (علیه‌السلام) سکوت، تقیه، شدید. یک سفر هشام امام باقر و امام صادق (علیهما‌السلام) را به شام کشیده، چه قدر سعی کرد این دو بزرگ را ذلیل کند، خوار کند، داستان‌ش را شنیدید. دو نفری هم رفتند، دو نفری هم برگشتند. در برگشتن دستور داده که در هیچ شهری راهشان ندهند، تا این‌ها به هر شهری می‌رسیدند دروازه بسته می‌شد. در یکی از این مراحل و مقاطع گرسنه شدند، از گرسنگی در آستانه هلاکت بودند، امام باقر (علیه‌السلام) خشم کردند، بالای تپه‌ای رفتند، شروع به نفرین کردن کردند، آثار عذاب نازل شد که در دروازه شهر باز شد. این بخش اول زندگی، از وقتی درگیری‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس شروع شد، حالا بود، این جا است که امام باقر (علیه‌السلام) سفره پهن می‌کند، کلاس درس تشکیل می‌دهد، مسجد بیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در قبضه می‌گیرد. برای اولین بار نه دشمنان، خود شیعه، فقه شیعی یاد می‌گیرد، کلام شیعی یاد می‌گیرد، تفسیر شیعی یاد می‌گیرد یعنی تا قبل از امام صادق (علیه‌السلام) کثیری از شیعیان با قافله‌های اهل‌سنت به حج می‌رفتند، مثل اهل‌سنت حج به جا می‌آوردند، فقہشان را نمی‌دانستند، اعتقاداتشان را نمی‌دانستند الا کلیات، فضا هم آماده نبود. چرا به ما جعفری می‌گویند؟

ما که علوی هستیم، حسنی هستیم، سجادی هستیم، چرا جعفری هستیم؟

چون عملاً مذهب تشیع که اسلام راستین است به برکت نهضت اباعبدالله (علیه‌السلام) در زمان صادقین (علیهما‌السلام) جبهه کرد، رو آمد، خود را مطرح کرد، نه تنها مطرح کرد، بلکه آرام‌آرام بر دیگر مذاهب غلبه کرد. یعنی در مقام

سنگش و رقابت توانست خودنمایی کند، جلوه کند، چهار هزار نفر در مسجدالنبی (صلی الله علیه و آله) به تدریج بنشینند و بعد این طرف و آن طرف حکایت کنند که قَالَ الْأَصَادِقُ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیهما السلام)، از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) حکایت داشته باشند، این هم یک نکته. نکته سوم، امام باقر (علیه السلام) وقتی فضا را آماده دید، شروع به آموزش دادن در ساحت‌های مختلف کرد. یکی از مهم‌ترین ساحت‌ها که امام باقر (علیه السلام) بر آن تأکید ورزید، ساحت اخلاق و عرفان و معرفت بود، چرا؟

چون چیزی از اخلاق در جامعه اسلامی نمانده بود. اگر کسی یک کتاب را مطالعه کند، طلاب با این کتاب مانوس هستند، این کتاب بزرگ‌ترین نوشته یک عالم مسلمان در فن موسیقی است به نام الْأَغَانِي، برای ابوالفرج اصفهانی است. آن قدر کتاب عظیم و بزرگ است که وقتی این کتاب نوشته شد، صاحب بن عباد که هم وزیر حاکم است، هم عالم شیعی است، گفت: «من همیشه با خودم صد تا شتر کتاب می‌بردم، این کتاب که به دستم رسید، فقط همین کتاب را همراه خودم می‌برم». ترجمه هم شده، همین کتاب را که انسان مطالعه می‌کند، می‌فهمد در زمان امام باقر، امام سجاد، امام حسین (علیهم السلام) جامعه اسلامی چه خبر بوده است، یک نمونه‌اش را عرض می‌کنم. می‌گوید که در زمان امام سجاد (علیه السلام)، متصل به زمان امام باقر (علیه السلام) در مدینه، مدینه در آن زمان مثل قم الان در ایران ما است، قم مرکز حوزه علمیه و به هر حال ام‌القری و مرکز مراجع و مرکز فقاقت (است). می‌گوید که در مدینه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آن قدر خنیاگر، آن قدر رقاصه، آن قدر فاحشه، آن قدر مغنیه وجود داشت که امرای شام وقتی دلتنگ می‌شدند، می‌فرستادند از قم مغنیه و رقاصه، یعنی از قم آن زمان، یعنی از مدینه برای شام رقاصه می‌بردند، مغنیه می‌بردند. مدینه که این طور باشد شما ببینید سایر بلاد، کوفه چطور است، بصره چطور است، آذربایجان آن زمان چطور است، آندلس چطور است، چون آن موقع آندلس فتح شده بود، آفریقا چطور است، ببینید سایر بخش‌های جهان اسلام چه خبر است. امام باقر (علیه السلام) یکی از اهدافش را گذاشت که اخلاق مردم را، سبک زندگی مردم را، معرفت مردم را بالا بکشد و لذا بخش مهمی از روایات باقرین و صادقین (علیهما السلام) در زمینه سبک زندگی و مباحث اخلاقی است.

نکته چهارم، امام (علیه السلام) در کنار آموزش شروع به تربیت و آدم درست کردن کرد، چیزی که گاهی ما از آن غافلیم. ببینید صرف آموزش آدم درست نمی‌کند، آموزش در کنار پرورش جواب می‌دهد، صرف یادگرفتن چیزی را تغییر نمی‌دهد.

در کنار تزکیه کار می‌کند. امام باقر (علیه السلام) یک سفره تربیتی ایجاد کرد و بعد توسط امام صادق (علیه السلام) ادامه پیدا کرد و افرادی در این سفره تربیتی بالا آمدند که امروزه اگر بخواهیم با ذره‌بین دنبالشان بگردیم، نمونه‌اش را پیدا نمی‌کنیم، خیلی کم پیدا می‌شود.

نکته چهارم، امام باقر (علیه السلام) دو تا سفره پهن کرده، اختصاص به امام باقر (علیه السلام) هم ندارد، امیرالمومنین، امام مجتبی، امام حسین، امام سجاد، بعدها امام رضا (علیهم السلام)، تمام ائمه (علیهم السلام) دو سفره داشتند، یک سفره عمومی، آموزش دارد، تزکیه دارد، تربیت دارد، برای انسان‌هایی که همت متوسطی دارند. یک سفره ویژه برای افرادی که این افراد خاص هستند، انسان خاص تربیت ویژه‌ای می‌خواهد. در همه دنیا ما مدارس استعداد‌های درخشان داریم، چرا؟

چون استعداد درخشان را کنار چهار تا آدم متوسط بگذاری با آی کیوی پایین، یا افسردگی می‌گیرد یا مهاجرت می‌کند یا دیوانه می‌شود. در مسائل عملی هم همین است، یک آدمی که نفسش متقوم است، آماده است، هنوز شروع نکرده به سیر و سلوک و معرفت، می‌بینی مکاشفات دارد، مشاهدات دارد، خواب‌های خوش دارد، خب این تربیت ویژه می‌خواهد، تربیت خاص می‌خواهد. امام باقر (علیه السلام) این کار را کردند، یعنی یک سفره خاص دارند.

نکته پنجم، از بالاترین کسانی که در این سفره خاص حضور دارد، شرکت دارد، رشد کرده، تربیت شده، شخصیتی است به نام جابر بن یزید جعفی. ما در این شب‌ها میهمان سخنی از سخنان امام باقر (علیه السلام) هستیم به جناب جابر بن یزید جعفی.

کسانی را که اهل بیت (علیهم السلام) برایشان سفره خاص پهن می‌کردند، امروزه ما اسمشان را اصحاب سر می‌گذاریم. از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شروع کنید، سلمان و ابوذر و مقداد و عمار، جلوتر بیایید، میثم تمار، کمیل، جلوتر بیایید، به همین جابر بن یزید جعفی می‌رسید، جلوتر بیایید، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی. خود اصحاب سر یک موضوع خاص برای ده جلسه سخنرانی لاقلا است، آن هم نه به صورت این که شخصیت محور بحث کنیم، نه، به صورت عنوان کلی اصحاب سر. جابر بن یزید جعفی از کسانی است که از اصحاب سر است. یک روایت در مورد جابر بخوانم، ان شاء الله دست ما را هم بگیرند، ما هم از اصحاب سر اهل بیت عصمت و

طهارت (علیهم السلام) باشیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله).

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

خود جابر بن یزید جعفی نقل می کند که «حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ»، امام باقر (علیه السلام) هفتاد هزار روایت به من یاد داد، خیلی است، میانگین این روایات را شما اگر یک صفحه بگیرید، هفتاد هزار صفحه (می شود)، هفتاد هزار صفحه چند جلد می شود؟

یعنی اگر کتابها را هزار صفحه ای هم در نظر بگیریم، هفتاد جلد می شود، پانصد صفحه ای در نظر بگیریم ۱۴۰ جلد کتاب می شود. خب، «لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا»، یک کلمه از این هفتاد هزار حدیث را به هیچ کس تا کنون نگفتم، به هیچ کس هم تا موقع مرگ نخواهم گفت، چرا؟

چون در روایتی دیگر امام باقر (علیه السلام) به جابر فرمودند: «اگر یک کلمه اش را به هر کس بگویی، لعنت خدا، پیامبران، فرشتگان و مردم بر تو باد». سر است دیگر، سر که گفتنی نیست، سر که شنیدنی نیست، سفره، سفره خاص است، سفره عمومی نیست. خب، آن قدر مقام دارد، آن قدر سعه دارد، آن قدر این وجود گسترده است، آن قدر در این دانشگاه درست تربیت شده، هفتاد هزار حدیثی که یک کلمه اش را برای هر کسی تعریف کند، ملعون است، حق ندارد. خود جابر می گوید، قال جابر: «فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّكَ حَمَلْتَنِي وَقِرَاءَةً عَظِيمًا».

جابر می گوید که خدمت امام باقر (علیه السلام) رفتم، گفتم: «آقا شما به من یک بار عظیمی در سینه گذاشتید، یک بار عظیمی بر دوش من گذاشتید».

«بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمْ»، اسرارشان را به من آموختید، «الَّذِي لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا»، من هم به هیچ کس نگفتم، نمی گویم. گفت که «جَاشَ فِي صَدْرِي». ببینید این کسانی که درددل دارند، مدام دارند در خودشان می ریزند، روانشناسان هم می گویند که اگر این بنشینند با یک نفر صحبت کند، تخلیه می شود، تخلیه که بشود سخته نمی کند، انفجارکتوس نمی گیرد، مشکل پیدا نمی کند اما اگر این سینه پر است، به احدی هم نمی توانی بگویی، سخت است. به امام باقر (علیه السلام) می گوید که «جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شُبَيْهٌ أَجْنُونٍ»، گاهی این معارف بالا می زند من در آستانه دیوانگی قرار می گیرم، چه کار کنم؟

این یک نوع غربت است، یکی از معانی غریب بودن امام رضا (علیه السلام) همین است، به این معنا همه اهل بیت (علیهم السلام) غریب هستند. غریب یعنی چه؟

یعنی تو یک جایی پریدی که تک پر هستی، هیچ کس همراهت نیست. یک جایی داری زندگی می کنی که همزبان نداری، همسرت همزبان نیست، رفیقت همزبان نیست، تنها هستی، این نوعی غربت است. جابر می گوید که من غریبم، همدم ندارم. اسرارشان را به من آموختید، اینها در فکر و روح و مغز من جلوه می کند و من حالتی شبیه جنون به من دست می دهد، چه کنم؟

«قَالَ يَا جَابِرُ»، امام باقر (علیه السلام) فرمودند که جابر، «فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَخْرِجْ إِلَى الْجَبَّانِ»، این حالت که به تو دست داد به صحرا برو، «فَاحْفِرْ حَفِيرَةً»، یک گودال بکن، «وَدَلِّ رَأْسَكَ فِيهَا»، سرت را در این گودال فرو کن، «فَمُرُّ قُلٌّ»، سپس بگو: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَكَذَا».

روایاتی که از من در سینه داری، به دل چاه بگو، به گودال بگو. شما این داستان را در مورد چه امامی از ائمه (علیهم السلام) شنیدید؟

امیرالمومنین (علیه السلام)، حضرت سر به چاه فرو می برد. یک شیعه ای آن قدر بالا می آید، آن قدر اسرار در وجودش زیاد بشود که مجبور بشود درددلش را با زمین واگویه کند، با زمین سخن بگوید، جابر این است. جابر از اصحاب سر است، عجیب است، این روایتی که ما داریم از جابر می خوانیم، یقیناً جزو آن هفتاد هزار تا نیست چون قسم خورده که آنها را نگفته و نمی گوید، اصلاً جزو آن هفتاد هزار تا نیست.

اما نکته ششم این که روایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) اوج و حضیض دارد، همه در یک سطح نیست. اگر بخواهیم درجه بندی کنیم، درجه اول دعاها است. اهل بیت (علیهم السلام) در دعاها کولاک می کنند، سر مطلب هم این است که مخاطب دعا خدا است، لذا زبانشان باز است. این جمله نهج البلاغه را شما تا حالا فهمیدید؟

نه، این جمله جامعه کبیره را شما تا حالا فهمیدید؟
 نه، وقتی در جامعه به سمت دعا می‌رویم، وقتی در نهج می‌رویم دعای امیرالمومنین (علیه‌السلام)، این جملات دعای عرفه، دعای ابو حمزه ثمالی، دور نشویم، این جمله دعای کمیل می‌گوید که خدایا من را اگر در آتش بردی، «وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ». بر فرض من توانستم صبوری کنم آتش دوزخ را تحمل کنم، دوری تو را چگونه تحمل کنم. آتش دوزخ مصداق دوری است، اصلاً حقیقت آتش دوزخ چیزی جز دوری از خدا نیست که شما آخر هر فقره دعای جوشن می‌گویید «خَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» یعنی «خَلَّصْنَا مِنَ الْبُعْدِ»، قرب به خدا بهشت است، بعد از خدا آتش است. کسی که از خدا دور است، در آتش است، کسی که اهل گناه است، در آتش است.

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالِ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا»^۳، این لقمه حرام آتش است. این جمله امیرالمومنین (علیه‌السلام) یعنی چه، فرمود خدایا آتش را شاید (تحمل کنم)، دوری تو را نه (تحمل نمی‌کنم)، نمی‌فهمیم، متوجه نمی‌شویم. آن آتش جهنمی که هفتاد بار خاموش شده، این آتش دنیا شده است که یک شعله می‌زند، (پاساز) پلاسکو را آب می‌کند، یک شعله می‌زند (برج‌های) دوقلو آمریکا را نابود می‌کند، هفتاد بار خاموش شده است. فرمود که آتش را تحمل کنم، دوری‌ات را چه کار کنم، نمی‌فهمیم. حالا این روایت از روایات هفتاد هزار گانه نیست. ما روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) را از نظر علو مضمون بخش‌هایی می‌کنیم. دسته اول دعاها است، دست اهل بیت (علیهم‌السلام) باز است، چون مخاطب خدا است.

دسته دوم روایاتی است که به اصحاب سر گفتند و آن‌ها اجازه پخش کردن نداشتند، خبری از آن‌ها نداریم. سلمان خیلی حرف شنیده، میثم خیلی حرف شنیده از امیرالمومنین (علیه‌السلام). فرمودند که امیرالمومنین (علیه‌السلام) در مسجد می‌آمد خطبه می‌خواند. خطبه‌های نهج‌البلاغه هست، بعضی خطبه‌ها را زمان بگیریم، ده دقیقه زمان می‌گیرد، بعضی‌ها یک ربع وقت می‌گیرد. نماز تمام شده، حضرت ایستاده سخنرانی کرده، یک ربع، منتها چون امیرالبیان است، در همان یک ربع امیرالمومنین (علیه‌السلام) کولاک کرده است. همین امیرالمومنین (علیه‌السلام) از در مسجد بیرون آمده، در مغازه میثم خرمافروش می‌رود، دو ساعت خصوصی اختلاط می‌کند، این دو ساعت را در مسجد دیگر نمی‌شود گفت، برای همه هم نمی‌شود گفت. ابن عباس فقیه است، از اصحاب سر نیست، میثم گفت که بیا یک دو کلمه بگویم بنویس. گفت: «چشم».

قلم و کاغذ برداشت، میثم شروع به گفتن کرد، نوشت، نوشت، وسط‌هایش شروع به اخبار غیبی کرد، آینده را گفتن، ابن عباس برگه‌ها را پاره کرد و گفت: «إِنَّكَ تَكْهَنُ»؛ تو اهل کهنات هستی، اهل جادو جنبل هستی، این حرف‌ها چه است که می‌زنی؟

به ابن عباس رو کرد فرمود: «هر آن چه گفتم از مولایم علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) شنیدم». تعبیر من این است، تو کشتش نداری، تو سر آن سفره عمومی بزرگ شدی، من سر سفره خاص هستم.

نکته سوم، مرتبه سوم در حقیقت، روایاتی است که برای اصحاب سر گفته شده، این‌ها به ما گفتند. این روایتی که داریم می‌خوانیم از این دسته روایات است. این از روایاتی است که مخاطب جابر است، عنوان این است که «يَا جَابِرُ اَعْتَنِرْ مِنْ أَهْلِ زَمَانِكَ حَمْسًا إِنَّ حَضْرَتَكَ لَمُتُّعَرَفٌ وَإِنْ غَبَّتْ لَمُتُّعَدَّةٌ»^۴، از این روایاتی است که به اصحاب سر گفته شده ولی آن‌ها اجازه گفتن را داشتند.

نکته دیگر، این روایت از جوامع‌الکلم است، یعنی بسیار پرنکته است، علو مضمون دارد، بسیار مضامینش بالا است. علو عبارت دارد یعنی خیلی در اوج فصاحت و بلاغت گفته شده، مطالبش کاربردی است. یکی از عللی هم که من انتخاب کردم، همین بوده، امام باقر (علیه‌السلام) در این روایت مطالب کاربردی گفته است، مطلب را با ریشه‌هایش بیان کرده، گاهی چهار، پنج تا ریشه برای یک مطلب بیان می‌دارند که مطلب مورد توجه بیشتری قرار بگیرد. روایت را مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب نفیس تحف‌العقول به عنوان اولین روایت از امام باقر (علیه‌السلام) نقل کرده، مرحوم مجلسی در بحار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۲ (نقل کرده است). مرحوم فیض کاشانی در الوافی جلد ۲۶، صفحه ۲۶۰ و بزرگان دیگری بر این روایت تأکید ورزیدند. خدای متعال روزی کند روایت را من از فردا شب توضیح می‌دهم.

امشب یک سوال کوتاه را در پنج دقیقه جواب بدهیم و ان‌شاءالله عرض توسلی داشته باشیم. گفتیم که جابر

از اصحاب سر است، سوال، اولاً اصحاب سر چه کسانی هستند، ثانیاً ما هم می‌توانیم از اصحاب سر اهل بیت (علیهم‌السلام) بشویم یا نه؟

در همین منبری که ما الان نشستیم، بعد از دو سال خارج‌نشینی امسال الحمدلله داخل‌نشین شدیم. دو سال در حیاط مراسم را برگزار می‌کردیم. در همین منبر یک دهه کامل ما بحثی داشتیم، صوت هم هست، تحت عنوان این که چگونه از اهل بیت (علیهم‌السلام) شویم. جواب این سوال، چه کار کنیم از اهل بیت (علیهم‌السلام) شویم؟ به برکت همین منبر، آن دهه به صورت کتابی نوشته شده، آماده طبع است. این بحث را ما آن جا داشتیم که چگونه از اهل بیت (علیهم‌السلام) باشیم، یعنی چه؟

یعنی اگر فرمود «سَأْمَانُ مِثْلُ أَهْلِ الْبَيْتِ»، بگوید شیخ علی «مِثْلُ أَهْلِ الْبَيْتِ»، حسن آقا «مِثْلُ أَهْلِ الْبَيْتِ»، زهراخانم «مِثْلُ أَهْلِ الْبَيْتِ»، چه کار باید کرد؟

حدود ۲۲ کار در روایات ما آمده که انسان را از اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌کند، بحث هم ریشه قرآنی دارد، «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»، ریشه قرآنی هم دارد. بحث مفصل بود ما یک سال این جا در خدمت عزیزان بودیم؛ الان سوال امشب این است، چه کار کنیم از اصحاب سر بشویم، ویژگی‌هایشان چیست؟

۱. اولاً اصحاب سر تعدادشان خیلی کم است، المپیادی‌ها همیشه کم هستند. ما رفته بودیم سر قبر بزرگان جنگ، سرداران در بهشت حضرت زهرا (سلام الله علیها)، عزیزی کنار من بود، به من گفت: «فلانی، این‌ها المپیادی‌های جبهه و جهاد و شهادت هستند». گفتم که درست است، درست است. همه شهید چمران نمی‌شوند، طبیعی است. از زمان شهادت خودش مطلع بود، خانم ایشان می‌گوید: «خداحافظی کرد و گفت من بر نمی‌گردم، من در این سفر شهید می‌شوم». زمانش را می‌دانست، مکانش را می‌دانست، جایش را می‌دانست، کیفیتش را می‌دانست، اصحاب سر کم هستند.

۲. دوم، ویژگی اصلی اصحاب سر این است که خیلی نسبت به ائمه (علیهم‌السلام) تسلیم‌اند. امیرالمومنین (علیه‌السلام) فرمود: «الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ»، حقیقت اسلام تسلیم است. انسان در مقابل خدا، پیغمبر، دست‌هایش بالا باشد، از تو به یک اشارت، از ما به سر دویدن. کار سختی است، ما اراده داریم، اختیار داریم، شوق داریم، غضب داریم، شهوت داریم، همه را انسان در مسیر خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بگذارد، بگوید هر چه تو گفتی، یک کلمه، کار سختی است. از امام صادق (علیه‌السلام) پرسیدند چرا سلمان، سلمان شد؟ در درجه دهم از ایمان که بالاترین درجه است، به جایی رسیده که فرمود ابوذر اگر بداند چه در قلب سلمان می‌گذرد، سلمان را می‌کشد یا سلمان را تکفیر می‌کند، «لَقَتَلَهُ أَوْ كَفَّرَهُ»، این قدر مقامش بلند است. فرمود یک کلمه «إِيثارُهُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ»، خواسته امیرالمومنین (علیه‌السلام) را بر خواسته خودش مقدم می‌داشت، موم دست امیرالمومنین (علیه‌السلام) بود، هر جوری می‌خواست حضرت با این شخصیت کار می‌کرد، منم نداشت، انا نداشت، اصحاب سر این طور بودند، تسلیم بودند.

۳. سوم، اصحاب سر بسیار زیرک هستند، آن هم زیرکی آخرتی.

۴. چهارم، اصحاب سر به دنبال کشف باطن هستند، بصر آن‌ها، دید آن‌ها عمیق است، به ظاهر بسنده نمی‌کنند، به روبناها اکتفا نمی‌کنند، دنبال شکافتن است، دنبال ژرف‌دیدن است، دنبال نفوذ به باطن است.

۵. پنجم، اصحاب سر بسیار بسیار کتوم هستند، آن چه که باید نگویند، نمی‌گویند هر کاری کنی، لذا اصحاب سر شده‌است، لذا این لیاقت را پیدا کرده که از اصحاب سر باشد.

به روایت نرسیدیم، روایت را از فردا ان‌شاءالله شروع می‌کنیم.

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» شاکریم خدا را بار دیگر از آفات رستیم، از کرونا رستیم، زیر خیمه اباعبدالله (علیه‌السلام) آمدیم بر حسین فاطمه (سلام الله علیها) اشک بریزیم، عزاداری کنیم. از آیت الله بهجت شنیدم،

فرمودند: «چند بار بگویم که بارها گفته‌ام، مستحباتی داریم که هزار واجب به پای آن‌ها نمی‌رسد». مثال می‌زدند، می‌فرمودند: «یکی از آن‌ها اقامه عزای سید و سالار شهیدان است».

خب، شب اول معمولاً در خانه سفیر امام حسین (علیه‌السلام) می‌رویم، مسلم بن عقیل (علیه‌السلام)، این اول مظلوم واقعه کربلا. بسیار جوان است، بسیار پرجرئت است، بسیار شجاع است، بسیار فهمیده است، از فقهای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) است.

چه قدر در طول تاریخ ما مرجع تقلید داشتیم، شیخ انصاری‌ها، شیخ مفیدها، مرحوم امام‌ها، همه این‌ها را کنار هم بچینیم، مسلم از همه بالاتر است چون نائب خاص است، این‌ها نواب عام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند، او نائب خاص امام زمانش بوده‌است و او است که باید دست بگیرد، حرف او حرف امام بوده،

امام حسین (علیه‌السلام) در نامه نوشتند «فَأِنَّهُ ثَقَّتِي»، من به این مرد اعتماد دارم، بزرگ است، حرفش را گوش کنید. دو ماه و چهار روز هم بیشتر در کوفه نبود، هجده هزار نفر با او بیعت کردند، سر دست‌ها می‌چرخد، حالا

نمازش را خوانده از مسجد بیرون می‌آید می‌بیند یک نفر با او نیست. عزیزی که این طور یک دفعه دورش خالی بشود. خانه برای خودش تهیه نکرده، میهمان است، در کوچه‌ها راه افتاد، به طرف خانه‌های قبیله کنده، تشنه شد،

در خانه‌ای ایستاد، خانمی منتظر بچه‌اش است، جلو آمد، مسلم فرمود: «يَا أُمَّةَ اللَّهِ اسْقِينِي مَاءً»، آب به من بده.

بلافاصله آب آورد، آب نوشید، گفت که آقا برو، این جا نیست، شهر آشوب است، حضرت چیزی نفرمودند. بعد از یک مدتی گفت که آقا برو، این جا نیست. باز حضرت چیزی نفرمودند. بار سوم که تکرار کرد، گفت که برو

زن و بچه‌ها منتظر هستند، این جا لب به سخن گشود، گفت: «من در این شهر زن و بچه و خانه ندارم». کیستی؟

عرضه داشت که مسلم بن عقیل هستم. خدا رحمت کند طوعه، چطور بعضی از زن‌ها از هزاران مرد برتر هستند.

تا شنید که مسلم بن عقیل است، فرمود که مسلم خانه، خانه تو است، آقا را داخل خانه کشید، اتاق را در اختیار

گذاشت، غذا آورد، آب آورد. مطلقاً جناب مسلم غذا نخورد. هر چه اصرار کرد، فرمود که احساس می‌کنم اجل

من نزدیک است، می‌خواهم با شکم خالی با خدا ملاقات کنم. از پدرخانمش یاد گرفته، امیرالمومنین (علیه‌السلام)

هم سه لقمه بیشتر نخورد، فرمود که می‌خواهم با شکم خالی خدا را ملاقات کنم. داماد امیرالمومنین (علیه‌السلام)

است، رقیه بنت علی (سلام الله علیها) عیال او است. خب، داستان را شنیدید، بعد از این که لو رفت و بیرون از

خانه آمد، با سختی لشکر دشمن را از خانه طوعه دور کرد. جنگید، در بعضی از مقاتل آمده که افراد را با دست

می‌گرفت و بالای بام پرت می‌کرد، آن قدر قدرتمند است. ابن‌زیاد به پسر اشعث نوشت، یک آدم رفتی دستگیر

کنی، تا حالا سه تا پانصد نفر آدم از من خواستی. جواب داد خیال کردی من را به جنگ یکی از بقال‌های کوفه

فرستادی، بیا ببین دارد چه کار می‌کند، از کشته، کشته می‌سازد.

سر راهش گودالی کردند، در گودال افتاد، ریختند در حالی که مجروح شده‌بود، گرفتند دستش را بستند، امان به او

دادند، دم دارالاماره آوردند، دست بسته، تشنه بود، فرمود که آبم دهید. سه مرتبه آمد آب بخورد، آب خونین شد،

نمی‌خورد، آب نجس خوردنش حرام است. عجیب است، جریان عطش در جریان کربلا کأنَّ از آغاز بوده‌است،

مسلم هم با لب عطشان از دنیا رفت. روضه من تمام، او را آوردند، عبیدالله یکی به دو کرد، محکم جوابش را

داد. قرار شد گردنش را بالای دارالاماره بزنند. در راه، لا إله إلا الله، سبحان الله از پله‌ها دارد پایین می‌آید اشک

می‌ریزد. بالای بام که رسید، یک کسی که مأمور کشتن بود، گفت که برای چه گریه می‌کنی؟ آدم‌هایی که همشان

در این حد بلند است، وقتی گرفتار می‌شوند، می‌ایستند، گریه نمی‌کنند.

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ».

یک نگاه تندی به او کرد، گفت که تو خیال می‌کنی من برای خودم گریه می‌کنم؟

به حسین فاطمه (سلام الله علیها) نامه نوشتم، دست زن و بچه‌اش را گرفته دارد به سمت کوفه می‌آید، من دارم

بر غربت حسین (علیه‌السلام) گریه می‌کنم.

مقاتل همه این طور نوشتند، رو به سمت مکه مکرمه که محل حرکت اباعبدالله (علیه‌السلام) بود، کرد، با احترام

سه مرتبه صدا زد «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ».

گفت که خوشایبی مهربانی هر دو سر بی، همه مقاتل این طور نوشتند، نوشتند امام حسین (علیه‌السلام) هم عصر

عاشورا وقتی تنها شد، روی اسب به حالت غربت نشسته‌بود، هیچ کس دوروبر حضرت نبود، شروع کرد یارانش را

صدازدن، اول فرمود که «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ

بن مظاهر، **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ**، بعد فرمود: **«قَوْمُوا أَدْفَعُوا عَنِ إِمَامِكُمْ ۷»**، بلند شوید، حسین تنها شده است. بعضی از خبرنگاران نوشتند، ما دیدیم این بدن‌های بی سر شروع کردند به تکان خوردن. دستت را بالا بیاور، قصد زیارت کن، سه مرتبه بگو یا حسین (علیه السلام).

فهرست منابع

۱. مجلسی، بحار الأنوار بیروت نشر الوفا، ۱۳۶۳، ج ۴۶، ص: ۱۴۴.
۲. بحار الأنوار (جلد ۴۶) / ترجمه خسروی؛ ج ۱، ص ۲۴۶.
۳. سوره نساء، آیه ۱۰.
۴. تحف العقول، ص: ۲۸۴.
۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۴.
۶. بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی، جلد ۱، صفحه ۲۶۷.
۷. معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۷ - ۱۸.